

## حقوق تجارت

مقصد باشد این چنین همکاری را که حصه هم در آن آورده شده شرکت نباید نامید و اسامی دیگری دارند از قبیل جمعیت - باشگاه - کانون - مجمع و غیره که در زبان فرانسه تحت عنوان Association در میاید و در فارسی باید آنها را تحت عنوان کلی انجمن قرارداد زیرا در اصل ۲۱ متمم قانون اساسی گفته شده است که «انجمنها و اجتماعاتیکه مولد فتنه دینی و دنیوی و مخجل بنظم نباشند در تمام مملکت آزاد است» و معلوم است که اجتماع عبارت از گرد آمدن اشخاص بر حسب اتفاق است مثل مجالس خطابه و دستجات مذهبی و غیره و حال آنکه مقصود از انجمن جمعیتی است که برای مقصود معینی که کم و بیش مدت میخراهد تشکیل گردیده است. در انجمن اصولاً قصد تحصیل منافع مادی و تقسیم آن بین اعضاء انجمن نیست تفاوت عمده شرکت و انجمن در همین است - اعضاء شرکت میخورند و اهند منافی تحصیل و تقسیم نمایند - اصولاً تقسیم منافع بین شرکاء بنسبت سهمی خواهد بود که آورده اند مگر آنکه ترتیب دیگری در قرار داد آنها پیش بینی شود چیزی که مسلم است شرکتی نمیتواند وجود داشته باشد که در آن شریکی حق استفاده از منافع را نداشته باشد.

همانطور که منافع شرکت تقسیم میشود ضرر آنها هم بعهده شرکاء خواهد بود و سهمی بودن در ضرر ملازمه با سهمی بودن در منافع دارد - در هر شرکتی احتمال خطر وجود دارد و هر شریک بنسبت سهمی که در منافع دارد ضررهای شرکت را نیز باید تقبل کند مگر آنکه ترتیب دیگری پیش بینی نشده باشد و در هر حال شریک نمیتواند

حصه که شریک میاورد ممکن است مالکیت شیئی یا فقط منافع آن باشد. وقتی که شریک مالکیت شیئی را در شرکت میگذارد مثل آن خواهد بود که آن شیئی را فروخته باشد و وجه آنرا در شرکت گذارده باشد - باینجهت شیئی ملک شرکت میشود و جزء دارائی شرکت میگردد - در هنگام انحلال آن شیئی باید بفروش برسد و مالک قدیمی آن هیچگونه حق مخصوص بر عین یا قیمت آن ندارد فقط بمیزان قیمت آن در زمانی که شرکت داده است سرمایه در شرکت دارد و بان نسبت حق بردارائی شرکت خواهد داشت - در صورتیکه شریک منافع شیئی را در شرکت گذارده باشد مثل آن است که آن شیئی را بشرکت اجاره داده و مال الاجاره را در شرکت گذارده است بنابراین شرکت مادام که وجود دارد حق استفاده از آن ملک را دارا میباشد و مالک نسبت بمبلغی که این حق استفاده بر آورد شده است سهمی در شرکت میباشد در موقع انحلال شرکت مالکیت شریک محرز است و ملک جزء دارائی شرکت نگشته است و اگر در هنگام وجود شرکت عین مال از بین برود بعهده مالک است و باید معادل منفعی که از آن بشرکت حاصل میشد سهم خود را بفجود دیگری بپردازد.

### ج - قصد انتفاع

در شرکت قصد شرکاء آن است که منافع مادی تحصیل و بین خود تقسیم نمایند پس اگر جمعی دور هم گرد آیند و اشیائی هم بیاورند و یا سهمی از کار بعهده بگیرند ولی منظور و مقصود آنها مثلاً ترقی ادبیات و اشاعه هنرهای زیبا و یا طرفداری از صلح و امثال این

## تفاوت بین شرکت و اشاعه

مقصود از اشاعه اجتماع حقوق مالکین متعدداست در شیئی واحد بدون قصد همکاری برای تقسیم منافع - یعنی درحقیقت بکقسمت از آنچه قانون مدنی تحت عنوان شرکت در آورده است اشاعه ممکن است اختیاری باشد یا اجباری .

اشاعه اختیاری یا در نتیجه عقد حاصل میشود چنانکه شخصی نصف غیر زمین از ملک خود را بفروشد و بین او و خریدار آن نصف اشاعه تولید میگردد . یا در نتیجه عمل چنانکه دو یا چند نفر هر يك دو خروار گندم داشته و برای حفظ آن در يك انبار مزوج نمایند .

یا قبول مالی مشاعاً از طرف چند نفر در اداء عملی که انجام داده اند - چنانکه اگر در اداء خدمتی که چند نفر مستخدم انجام داده اند ارباب شیئی را بانها واگذار نمایند و آنها هم قبول کنند .

اشاعه قهری در نتیجه امتزاج یا ارت حاصل میشود - یعنی اگر بدون قصد در نتیجه پیش آمدی بین احوال اشخاص امتزاج حاصل شود چنانکه اشقیابها گندم دو خرمن متعلق بدو شخص را در یکجا بریزند و مزوج شود اشاعه حاصل میشود - یا وقتی که شخص میمرد و دارائی او بوزارت او میرسد مادام که سهم هر يك زمین و جدا نشده است بین آنها وضعیت اشاعه وجود دارد .

در هر شرکتی اشاعه وجود دارد ولی هر اشاعه شرکت ( یعنی اخص ) نیست چیزی که مابین لامتیاز شرکت از اشاعه است قصد همکاری برای تقسیم منافع است . و چنانکه ملاحظه شد در هیچیک از مثالهایی که برای اشاعه ذکر کردیم این قصد را نمیتوان برای اشخاص قائل گردید .

و از این رو نتایج ذیل حاصل میشود :

۱- اشاعه وضع ناپایداری است زیرا در هر آن ممکن است یکی از اشخاص که حقوق مالکی او با حقوق مالکی

از پرداخت ضرر شرکت بکلی معاف باشد .

برای تعیین سهمی که هر شریک در نفع و ضرر دارد باید سهم او در سرمایه معلوم باشد اگر سهم او کاری باشد که در شرکت میکند و یا هنری که مورد استفاده شرکت است اگر تقویم شده باشد سهم او متناسب آن قیمت است و اگر تقویم نشده باشد سهم او معادل سهم کسی است که حصه حد اقل را دارا میباشد .

## د - اشتغال بعمليات تجارتي

عواملی که در فوق گفته شد برای موجود شدن شرکت به معنی اعم کافی است و این عامل چهارم برای آن است که شرکت را بتوانیم تجارتي بنامیم - جزء چهارم از ماده سوم قانون تجارت چنانکه دیدیم کلیه معاملات شرکتهای تجارتي را بعنوان تجارتي میدانند ولی در قانون گفته نشده است که چه شرکتي تجارتي محسوب می شود .

چون شرکت شخصیتی مخصوص پیدا میکند و دارای دارائی مخصوصی بوده و عملیات و معاملات با سهم شرکت میشود عیناً حال شخصی را پیدا میکند و میدانیم که برای آنکه شخص تاجر محسوب شود باید عملیات تجارتي را شغل معمولی خود قرار دهد - شرکتي هم که منظور از معاملات تجارتي باشد شرکت تجارتي خواهد بود - تنها تفاوت شرکت تاجر با شخص تاجر آن است که شرکت تاجر ( یا شرکت تجارتي ) نمیتواند مانند اشخاص يك جنبه خصوصی و يك جنبه تجارتي داشته باشد و کلیه عملیات او تجارتي محسوب میشود زیرا جنبه خصوصی شخص تاجر ناشی از شخصیت طبیعی او است که مستلزم يك قسمت روابط اجتماعی است که نمیتواند جزء عملیات تجارتي محسوب شود مثل روابط خانوادگی و معاملات مربوط بزندگانی شخصی تاجر - ولی شخص حقوقی شرکت که ایجاد میشود برای رسیدن بقصد معین است و اگر آن مقصود تجارتي است دیگر نمیتواند جنبه خصوصی هم داشته باشد .

سایرین در سببی واحد اجتماع نموده نه ضای مفروز شد  
آنها بنماید و دیگران مجبور بمفروز کردن خواهند شد  
بدون اینکه تقاضا کنند محتاج باقائه دلیلی باشد .

در صورتیکه در شرکت ممکن است مدت معینی قید  
شود و در آن صورت قبل از رسیدن موعد فسخ شرکت  
ممکن نیست - در موردی که برای شرکت مدت معین و  
یا منظور مشخصی که رسیدن به آن انتهای شرکت را  
میرساند پیش بینی نشده است اصولاً هر یک از شرکاء حق  
فسخ دارند ولی برای انحلال شرکت در صورتیکه سایر  
شرکاء رضایت نداده باشند حکم محکمه لازم است که  
این تقاضای فسخ موجب ضرر سایر شرکاء نباشد .

۲- چون شرکت باید باقی بماند تشکیلات مخصوصی  
دا د و مخصوصاً ترتیبی برای اخذ تصمیم های مهم برقرار  
شده است که عبارت از اجتماعات شرکاء است و در این  
اجتماعات غالباً اکثریت آراء شرکاء کافی برای اخذ تصمیم  
میشود و حال آنکه در اشاعه تا اتفاق آراء حاصل نشود  
هیچ کاری صورت نمیگیرد .

۳- در اشاعه صاحب سهم میتواند سهم خود را در  
هر موقع و بهر کس بدون اطلاع سایر مالکین مشاع  
انتقال بدهد و نیز ممکن است بارت سهم او بواقی منتقل  
شود و اشاعه بحال خود باقی بماند در صورتیکه در بعض  
شرکتهای حصه شرکاء بدون رضایت سایر شرکاء قابل انتقال  
نیست و حتی انتقال بارت هم یکی از موجبات انحلال شرکت  
است مگر آنکه وارث بخواهد در شرکت جای مرث را  
بگیرد و سایر شرکاء هم قبول کنند .

### تفاوت شرکت مدنی و شرکت تجاری

چنانکه گفته شد شرکت تجاری شرکتی است  
که بامور تجاری اشتغال داشته باشد و شرکت مدنی  
شرکتی است که عملیات آن جزء امال تجاری محسوب  
نگردد - پس شرکتی که برای خرید فروش بقصد فروش  
تشکیل میشود شرکت تجاری است و حال آنکه شرکتی  
که برای خرید و فروش خانه و ملک یا حفر قنات تشکیل

میشود تجاری نمیباشد .

در اینجا يك مسئله مورد نظر است و آن اینکه اگر  
شرکتی بصورت یکی از شرکت های تجاری که در قانون  
تجارت مقرر است تشکیل شود چه وضعی خواهد داشت .  
در قانون فرانسه تصریح شده است که هر شرکتی  
که بصورت شرکت سهامی و شرکت با مسئولیت محدود  
تشکیل شود تجاری خواهد بود .

ولی قانون تجارت ایران چنین تصریحی را ندارد  
و از طرف دیگر مقررات کلی حقوق مدنی اجازه میدهد  
که هر شکلی را بخواهند در شرکت مدنی نیز اقتباس  
نمایند زیرا مطابق ماده ۲۱۹ قانون مدنی : « عقودی که  
بر طبق قانون واقع شده باشد بین متعاملین و قائم مقام  
آنها لازم الاتباع است مگر اینکه برضای طرفین یا بهت  
قانونی فسخ شود » پس واضح است که چون منعی در بین  
نیست شرکاء میتوانند در قرار داد خود یکی از اشکال  
شرکتهای تجاری را اقتباس نمایند مثلاً بگویند شرکت  
آنها شرکت تضامنی خواهد بود و نیز میتوانند هر گونه  
تغییری در آن بدهند . ولی بدیهی است که چون شرکت  
تجاری نیست از مزایای مخصوص شرکت های تجاری  
نمیتواند استفاده نماید و علاوه آنچه در قانون مدنی  
برای شرکت مقرر میدارد درباره آن مجرا خواهد بود  
از این و تفاوت های ذیل بین شرکت مدنی و شرکت  
تجاری برقرار است :

۱- شرکت تجاری دارای شخصیتی خارج از  
شخصیت شرکاء میگردد و دارای دارایی و قروض  
مخصوص بخود میشود و حال آنکه شرکت مدنی دارای  
شخصیت نلیحده نیست و دارایی آن مال مشاع شرکاء  
بوده قروض آن مستقیماً بعهده شرکاء است .

۲- شرکت های تجاری نظر به همین شخصیتی که  
بنا بر داده شده و امتیازات مخصوصی که دارند تابع مقررات  
سخت تر هستند و قانون تجارت ایران هفت شکل شرکت  
تجاری را تشریح نموده است که هر شرکتی که بخواهد

بشکل تجارت اشتغال ورزد باید یکی از آن اشکان را گرفته و تابع مقررات مخصوص به آن باشد .

و حال آنکه شرکت مدنی چون دارای امتیازات زیادی نیست شکل مخصوصی ندارد .

۳ - در بعضی شرکت‌های تجاری شریک نمیتواند بدون رضایت شرکاء سهم خود را ب دیگری انتقال دهد مثل شرکت تضامنی و یا اگر انتقال میدهد بهمت آن است که در نتیجه تشکیلات آن شخصیت شریک کمتر اهمیت دارد مانند شرکت‌های سهامی .

ولی در شرکت مدنی مصرح است که هر شریک میتواند بدون رضایت شرکاء دیگر سهم خود را جزاً یا کلاً بشخص ثالثی منتقل کند .

۴ - اگر شرکاء شرکت مدنی از عهده پرداخت بدهی خود بر نیایند مقررات راجع بافلاس شرکاء ممکن است مجرا گردد ولی مقررات ورشکستگی مخصوص تجار و شرکت‌های تجاری است .

#### شخصیت حقوقی La personnalité morale

وقتی که چند نفر با هم برای رسیدن بمقصدی تشریک مساعی مینمایند باین انکاء است که اجتماع آنها موجب پیشرفت کار بوده و حاصل اقدام مشترک آنها بیش از نتیجه کار فرد فرد آنها خواهد بود .

پس باید اقدامات باسم جمعیت آنها باشد و آن جمعیت برای آنکه بتواند اقدامی نماید باید لاقول حقوق مالی را داشته باشد یعنی بتواند طرف قرار داد واقع شود و یا در محاکم مدعی یا مدعی علیه گردد و غیره .

هر فرد انسان ذاتاً دارای حقوق مدنی میباشد و این ناشی از طبیعت اوست باینجهت آنرا شخصیت طبیعی باید گفت ولی وقتی که بخوانند يك قسمت از آن مزایا را برای اجتماع افراد بشناسند میگویند این اجتماع دارای شخصیت حقوقی است یعنی شخصیت آن بهمت حقوقی است که برای آن شناخته شده .

راجع باینکه شخصیت حقوقی قطراً چه میباشد

اختلاف نظر بین علماء وجود دارد .

۱ - یکدسته معتقدند که شخصیت حقوقی وجود معنوی حقیقی دارد یعنی هر اجتماعی ذاتاً شخصیت دارد و قانون یا دولت آنرا ایجاد نمیکند و تنها کاری که میکنند این است که وجود او را میشناسند .

این عقیده را مؤلفین آلمان اظهار کرده اند و در فرانسه هم استاد Hauriou طرفدار آن بوده است .

۲ - دسته دیگر که بیشتر فرانسوی بوده اند مانند Aubry و Rau و Capitant پیرو این عقیده هستند که شخصیت حقوقی يك فرض قانونی است یعنی قانون يك شخص علاوه بر اشخاص جزء اجتماع ایجاد مینماید - تفاوت این نظر با نظر پیش این است که این شخصیت جدید بکلی خیالی و فرضی است و حال آنکه بنظر دسته پیش شخصیت وجود خارجی دارد .

۳ - برطبق نظردسته سومی شخصیت حقوقی فرض قانونی است ولی این شخصیت با وجود فرض قانون از شخصیت اعضاء اجتماع جدانیست بلکه بگونه عمل تملک است که در نتیجه اجتماع مالکین صورت میگیرد - مالکیت جمعی است که با مالکیت فردی و مالکیت مشاع تفاوت دارد - در اینجا مالکیت برای تمام اعضاء جمعیت که جمعا شخصیتی پیدا کرده اند شناخته میشود - همه ذیحق هستیم ولی مال نه متعلق بهريك بعنوان فردی است و نه هريك سهم مشاعی داریم بلکه هريك مالك تمام هستیم و باینجهت طرف اداره مخصوص هم لازم میاید که برای سهولت تعبیر بشخصیت حقوقی میشود - ولی براین عقیده نیز اشکالی وارد است و آن اینکه در بسیار از مواردی که شخصیت حقوقی شناخته میشود اشخاصی که مالکیت جمعی آنها بشخصیت حقوقی تعبیر میشود معلوم نیستند . بهتر این است که از این موشکافی‌ها صرف نظر نماییم و بگوئیم که شناختن شخصیت حقوقی فرض قانونی است که برای حسن اداره امور جمعیهائی که وجود آنها مفید است لازم گردیده .